

## مقدمه بر چاپ اول (به زبان روسی)

(چاپ برلین)

این کتاب در رابطه با موضوعی است که از نزدیک با تاریخ سه انقلاب روسیه مربوط است. لیکن تنها به آن هم مربوط نیست. این موضوع، در سال های اخیر، در مبارزه داخلی اتحاد شوروی نقش عظیمی بازی کرده، سپس به درون انترناسیونال کمونیست گسترش یافته، نقش قاطع در تکامل انقلاب چین بازی کرده و سرنوشت بسیاری از مهمترین تصمیماتی را، که به مبارزه انقلابی کشورهای شرق مربوط می باشد، تعیین کرده است. این موضوع مربوط است به تئوری انقلاب مداوم، که بنا به تعالیم وراث قلابی لنینیسم (زینوویف، استالین، بوخارین و غیره) گناه اصلی "تروتسکیسم" شمرده می شود.

مسئله انقلاب مداوم، بعد از یک سکوت طولانی و در نظر اول بطور غیره منتظره، بار دیگر در سال ۱۹۲۴ عنوان شد. هیچ توجیه سیاسی برای اینکار وجود نداشت، مسئله ای بود مربوط به اختلافات نظرانی که به گذشته ای دور تعلق داشتند. لیکن انگیزه های روانی مهمی برای اینکار موجود بود. گروه به اصطلاح "بلشویک های قدیمی" که به مبارزه ای برعلیه من دست زده بودند. با علم کردن خود به عنوان "گادر قدیمی بلشویک" در مقابل من، مبارزه خود را برعلیه من شروع کردند. لیکن یک مانع بزرگ بر سر راه این گروه، سال ۱۹۱۷ بود. گذشته از اهمیتی که تاریخ گذشته مبارزه ایدنولوژیکی و تدارکاتی، نه فقط در رابطه با حزب بطور کلی بلکه همچنین در رابطه با افراد گوناگون داشت، معذالک این دوره تدارکاتی گذشته عالی ترین و قاطع ترین آزمون خود را یکسره در انقلاب اکتبر یافت. حتی یک نفر از وراث قلابی از پوته این آزمایش سربلند بیرون نیآمد. همه آنان، بدون استثناء، به

هنگام انقلاب فوریه ۱۹۱۷ موضوع مبتذل جناح دموکرات های چپ را اتخاذ کردند. حتی یک نفر از آنان شعار مبارزه کارگران برای کسب قدرت را مطرح نکرد. همه آنان طریقه پیشروی بسوی انقلاب سوسیالیستی را نامعقول - یا از آن بدتر - "تروتسکیسم" تلقی می کردند. با پیروی از این اعتقاد، آنان حزب را تا ورود لنین از خارج و انتشار تزه‌های معروف آوریل<sup>(۱)</sup> رهبری کردند. پس از آن کامنف، که تا آن موقع در مبارزه مستقیم با لنین بود، آشکارا سعی کرد یک جناح بلشویسم دموکراتیک بسازد. بعد، زینوویف که با لنین وارد شده بود، به او پیوست. استالین که به علت موضع سوسیال-پاتریوتیک<sup>(۲)</sup> خود بشدت به مخاطره افتاده بود، کنار ایستاد و به حزب فرصت داد تا مقالات و سخنرانی های رقت بارش را در هفته های حساس ماه مارس به فراموشی بسپارد، و به تدریج خود را به مواضع لنین نزدیک کرد. از این روست که این سنوال خود به خود پیش می آید: در جائیکه این رهبران "بلشویک قدیمی" ، که حتی یک نفر آنان قادر نبود در مهمترین و پرمسئولیت ترین لحظات تاریخ، مستقلاً تجارب نظری و عملی حزب را بکار ببرد، چه چیز از لنینیسم درک کرده اند؟ توجه می بایستی، بهر قیمتی، از این سنوال منحرف گردیده، به سنوال دیگری معطوف می گردید. بدین منظور، تصمیم گرفته شد آتش حمله روی انقلاب مداوم متمرکز گردد. البته، مخالفین من پیش بینی نکردند که با ایجاد این محور مبارزاتی مصنوعی، خود بطور ناآگاهانه مجبور خواهند شد حول این محور چرخیده و الزماً جهان بینی نوینی برای خود بیافرینند.

خطوط اصلی انقلاب مداوم را من، حتی قبل از حوادث تعیین کننده سال ۱۹۰۵ هم، فرموله کرده بودم. روسیه به استقبال یک انقلاب بورژوائی می رفت. هیچ کس در میان صفوف سوسیال دموکرات های روسیه (ما همه خود را در آن زمان سوسیال دموکرات می خواندیم) تردید نداشت که ما به استقبال یک انقلاب بورژوائی می رویم، یعنی انقلابی که مولود تضاد میان تکامل نیروهای تولیدی جامعه سرمایه داری و قشر جان بسراآمده و مناسبات دولتی دوران ارباب رعیتی و قرون وسطائی بود. در مبارزه علیه ناردونیک ها<sup>(۳)</sup> و آناشویست ها، من مجبور بودم در

آن زمان سخنرانی‌ها، و مقالات نه چندان کمی به تحلیل مارکسیستی خصلت بورژوائی انقلاب قریب الوقوع اختصاص دهم.

لیکن، خصلت بورژوائی انقلاب نمی توانست از پیش پاسخگوی این سؤال باشد که کدام طبقه وظایف انقلاب دموکراتیک را انجام خواهد داد و مناسبات متقابل طبقات چه خواهد بود. درست در همین نقطه بود که مسایل اساسی استراتژیک شروع شد.

پلخائف، اکسلرود، زاسولیچ، مارتف، و به دنبال آنان، کلیه منشویک‌های روسیه از این نکته حرکت می کردند که نقش رهبری انقلاب بورژوائی به بورژوازی لیبرال، به عنوان یک مدعی طبیعی قدرت، تعلق دارد. بنا به این طرح، نقش حزب پرولتاریائی تشکیل جناح چپ جبهه دمکراتیک بود. سوسیال دموکرات‌ها باید از بورژوازی لیبرال در برابر ارتجاع حمایت کرده و در همان حال از منافع پرولتاریا در مقابل بورژوازی لیبرال دفاع کنند. به عبارت دیگر، درک منشویک‌ها این بود که انقلاب بورژوائی اساساً یک اصلاح مشروطه- لیبرال است.

لنین مسئله را بکلی بنحو دیگری مطرح می کرد. در نظر لنین، رهائی نیروهای تولیدی جامعه بورژوائی از زنجیر نظام ارباب و رعیتی، در درجه اول و بیش از هر چیز، به معنی راه حل ریشه ای مسئله ارضی به مفهوم نابودی کامل طبقه مالک و توزیع مجدد و انقلابی مالکیت ارضی بود. و این از متلاشی کردن سلطنت تفکیک ناپذیر بود. لنین به مسئله ارضی، که منافع حیاتی اکثریت مردم را در برداشت و در عین حال مسئله اصلی بازار سرمایه داری را تشکیل می داد، با شجاعت انقلابی واقعی حمله می برد. از آنجا که بورژوازی لیبرال، که با کارگر به مثابه یک دشمن مقابله می کند، و بوسیله رشته های بشمارای با مالکیت بزرگ از نزدیک پیوند دارد، رهائی دموکراتیک واقعی دهقانان تنها از طریق تشریک مساعی انقلابی کارگران و دهقانان تحقق پذیر خواهد بود. بنابراین نظر لنین، قیام مشترک آنان در برابر جامعه کهن، در صورت پیروزی، باید منجر به استقرار "دیکتاتوری دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان" گردد.

این فرمول در حال حاضر در انترناسیونال کمونیست به عنوان یک حکم جزمی مافوق تاریخی تکرار می‌گردد، بدون آنکه در جهت تحلیل تجارب تاریخی زنده بیست و پنج سال اخیر کوششی بعمل آید -گونی ما شاهد انقلاب ۱۹۰۵، انقلاب فوریه ۱۹۱۷ و بالاخره انقلاب اکتبر نبوده ایم و در آنها شرکت نداشته ایم. در حقیقت، چنین تحلیل تاریخی ای به مراتب ضروری تر است، چرا که یک رژیم "دیکتاتوری دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان" هرگز در تاریخ وجود نداشته است.

در سال ۱۹۰۵، لنین این فرمول را به عنوان یک فرضیه استراتژیک عنوان کرد که در سیر مبارزات طبقاتی واقعی نیاز به آزمایش داشت. فرمول دیکتاتوری دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان، تعمداً به مقدار زیادی، خصلت جبری داشت. لنین از پیش به این سنوال پاسخ نداد که روابط سیاسی ما بین این دو شرکت کننده، یعنی پرولتاریا و دهقانان، در دیکتاتوری دموکراتیک فرضی چگونه خواهد بود. او این امکان را رد نکرد که دهقانان بوسیله یک حزب مستقل در انقلاب نمایندگی داشته باشند. حزبی که به دو مفهوم مستقل باشد، یعنی نه تنها در رابطه با بورژوازی بلکه همچنین در رابطه با پرولتاریا و در عین حال حزبی که توانائی آنرا داشته باشد که متحداً با حزب طبقه کارگر، انقلاب دموکراتیک را در نبرد علیه بورژوازی لیبرال تحقق ببخشد. لنین - به همانگونه که به زودی خواهیم دید- حتی این امکان را در نظر گرفت که حزب انقلابی دهقانی در حکومت دیکتاتوری دموکراتیک احتمالاً اکثریت داشته باشد.

در مورد مسئله ارضی که برای سرنوشت انقلاب بورژوازی ما اهمیت قاطع داشت، من، لااقل از پانیز ۱۹۰۲، یعنی از زمان اولین فرارم به خارج، شاگرد لنین بودم. اینکه انقلاب ارضی، و در نتیجه کل انقلاب دموکراتیک نیز، فقط می‌توانست بوسیله نیروهای متحده کارگران و دهقانان در مبارزه علیه بورژوازی لیبرال تحقق پذیرد، برای من، برخلاف کلیه افسانه‌های کودکانه بی‌معنی سال‌های اخیر، دور از هرگونه شک و شبهه بود. معهدا، من علیه فرمول "دیکتاتوری دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان" بپا خاستم. زیرا، در آن این نقص را می‌دیدم که این مسئله که دیکتاتوری

واقعی به کدام طبقه تعلق خواهد گرفت را بدون پاسخ رها کرده است. من سعی می‌کردم نشان بدهم که دهقانان، علیرغم وزنه عظیم اجتماعی و انقلابیشان، قادر نیستند یک حزب واقعاً مستقل ایجاد کنند. و از آن ناتوان تر اینکه قادر نیستند قدرت انقلابی را در دست چنین حزبی متمرکز کنند. همانگونه که دهقانان در انقلابات کهن، از زمان رفرماسیون آلمانی قرن شانزدهم و حتی پیش از آن، در قیام‌های خود به بخشی از بورژوازی شهری حمایت می‌دادند و پیروزی آنها را نه به ندرت تضمین می‌کردند، بهمان ترتیب نیز ممکن است در انقلاب بورژوازی دیررس ما، در اوج مبارزه، از پرولتاریا پشتیبانی مشابهی به عمل آورده و او را برای کسب قدرت یاری کنند. از این مطلب من چنین نتیجه گرفتم که انقلاب بورژوازی ما تنها هنگامی می‌تواند وظایف خود را یکسره انجام دهد که پرولتاریا با کمک توده چندین میلیونی دهقانی قادر باشد دیکتاتوری انقلابی را در دست خود متمرکز سازد.

محتوای اجتماعی این دیکتاتوری چه خواهد بود؟ قبل از هر چیز، این دیکتاتوری باید انقلاب ارضی و تجدید ساختمان دموکراتیک دولت را تا به آخر انجام دهد. به عبارت دیگر، دیکتاتوری پرولتاریا بوسیله‌ای تبدیل خواهد شد که وظایف به تأخیر افتاده انقلاب بورژوازی را انجام دهد. لکن قضیه نمی‌تواند در اینجا فیصله یابد. پرولتاریا، با رسیدن به قدرت، مجبور خواهد بود هر چه ژرفتر به مناسبات مالکیت خصوصی بطور کلی حمله کند، یعنی راه دست زدن به اقدامات سوسیالیستی را پیش بگیرد.

"آیا شما واقعاً معتقدید که روسیه برای انقلاب سوسیالیستی آماده است؟" استالین‌ها، رایکوف‌ها و دیگر مولوتف‌ها بارها بین سال‌های ۱۹۰۵ تا ۱۹۱۷ به این مسئله اعتراض کردند و من در پاسخ آنها همیشه می‌گفتم: نه من این اعتقاد را ندارم. لکن اقتصاد جهانی در مجموع، و در وهله اول اقتصاد اروپا، کاملاً برای انقلاب سوسیالیستی آماده است. اینکه دیکتاتوری پرولتاریا در روسیه به سوسیالیسم منتهی خواهد گشت یا نه، و با چه سرعت و طی چه مراحل، بستگی خواهد داشت و به سرنوشت سرمایه‌داری جهانی و اروپا.

اینها خطوط اساسی تنوری انقلاب مداوم بودند در زمان ابداع آن در اولین ماه های سال ۱۹۰۵. از آن زمان تاکنون، سه انقلاب صورت گرفته است. پرولتاریای روسیه بر موج نیرومند قیام دهقانی به قدرت رسیده است. دیکتاتوری پرولتاریا در روسیه زودتر از هر کشور دیگر دنیا. که بطور غیرقابل قیاسی پیشرفته اند، تحقق پذیرفته است. در سال ۱۹۲۴، یعنی کمتر از هفت سال پس از آنکه پیش بینی تاریخی تنوری انقلاب مداوم با قدرت استثنائی به اثبات رسید، وراثت قلبی حملات دیوانه وار خود را علیه این تنوری آغاز کردند، جملات مجزا و پاسخ های جدلی مرا از میان آثار قدیمی، که برای خود من نیز در آزمون بدست فراموشی سپرده شده بود، بیرون کشیدند.

شایسته است در اینجا یادآور شویم که اولین انقلاب روسیه بیش از نیم قرن پس از موج انقلابات بورژوایی در اروپا ۳۵ سال پس از قیام گذرای کمون پاریس<sup>(۴)</sup> به ظهور رسید. اروپا فرصت داشت تا خود را از خوگرفتن به انقلاب رها سازد. روسیه اصلاً این تجربه را نکرده بود. تمام مسائل انقلاب از نو مطرح شدند. درک این نکته مشکل نیست که انقلاب آتی چه مقدار مسایل نامعلوم و ناشناخته ای در آن زمان برای ما در برداشت. فرضیات عملی، ورد زبان کلیه گروه ها، هر یک بطریق خود بود. انسان باید در تشخیص تاریخی و درک شیوه های آن بشدت بی کفایت باشد تا امروز، پس از وقوع حوادث، تحلیل ها و ارزیابی های وقایع سال ۱۹۰۵ را چنان مورد بررسی قرار دهد که گویی دیروز نگاشته شده اند. من بارها به خودم و دوستانم گفته ام: من شک ندارم که پیش بینی های من در سال ۱۹۰۵ دارای نقایص بسیاری بوده اند که اکنون، پس از گذشت زمان، پیدا کردن آنها چندان مشکل نیست. لکن آیا منتقدان من دید بهتر و دوربین تری داشته اند؟ من آماده بودم نقایص آثار گذشته ام را، که از مدت ها قبل نخوانده بودم، خیلی جدی تر و مهمتر از آنچه که حقیقتاً هستند تلقی کنم. من در سال ۱۹۲۸ شخصاً در این مورد متقاعد شدم، یعنی هنگامیکه فرصت سیاسی که در اثر تبعید به آلمان<sup>(۵)</sup> به من تحمیل شده بود این امکان را بوجود آورد. تا قلم در دست، آثار گذشته را در باره انقلاب مداوم مرور کنم. من امیدوارم که خواننده نیز، با خواندن مطالبی که خواهد آمد، کاملاً متقاعد گردد.

معدنک لازم است، در چارچوب این مقدمه، اجزاء مرکبه تنوری انقلاب مداوم، و مهمترین ایراداتی را که به آن وارد شده اند، با دقت هر چه تمامتر توصیف کنم. اختلاف نظرها چنان گسترش یافته اند و عمیق شده اند که اکنون در واقع کلیه مسایل عمده جنبش انقلابی جهان را در بر می گیرند.

انقلاب مداوم، به مفهومی که مارکس بدان اطلاق می کرد، به معنی انقلابی است که با هیچگونه از اشکال سلطه طبقاتی سازش نمی کند؛ انقلابی است که در مرحله دموکراتیک متوقف نمی شود؛ انقلابی است که به اقدامات سوسیالیستی و جنگ علیه ارتجاع خارجی مبدل می شود؛ یعنی انقلابی است که هریک از مراحل متوالی آن در مرحله قبلی ریشه دارد و تنها با نابودی کامل جامعه طبقاتی پایان می یابد.

برای از بین بردن اغتشاشی که پیرامون انقلاب مداوم بوجود آورده اند، لازم است سه رشته فکری را که در این تنوری ادغام شده اند، از یکدیگر تمیز بدهیم.

اولاً، این تنوری حاوی مسئله گذار از انقلاب دموکراتیک به انقلاب سوسیالیستی است. این در اصل منشاء تاریخی این تنوری است.

مفهوم انقلاب مداوم توسط کمونیست های بزرگ اواسط قرن نوزدهم، مارکس و همفکرانش، در مخالفت با ایدئولوژی دموکراتیک مطرح شد. این ایدئولوژی، همانگونه که می دانیم، ادعا می کرد که با استقرار یک حکومت "معقول" یا دموکراتیک، کلیه مسایل را می توان بطور مسالمت آمیز از طریق اقدامات اصلاحی یا اقدامات تدریجی برطرف کرد. مارکس انقلاب بورژوائی سال ۱۹۴۸ را پیش درآمد مستقیم انقلاب پرولتاریائی تلقی می کرد. مارکس "اشتباه کرد". لکن اشتباه او خصلتی حقیقی دارد نه متدولوژیک. انقلاب ۱۹۴۸ به انقلاب سوسیالیستی تبدیل نشد. لکن درست به همین دلیل دموکراسی نیز موجب حصول دموکراسی نگردید. در مورد انقلاب ۱۹۱۸ آلمان<sup>(۱)</sup>، این تکمیل دموکراتیک انقلاب بورژوائی نبود، یک انقلاب پرولتاریائی بود که سرش بوسیله سوسیال دموکرات ها بریده شد؛ صحیح تر بگوئیم، این یک ضدانقلاب بورژوائی بود، که پس از پیروزی بر پرولتاریا مجبور بود اشکال کاذب دموکراتیک را حفظ کند.

"مارکسیسم" مبتدل طرخی از تکامل تاریخی تنظیم کرده است که بر طبق آن هر جامعه بورژوائی، دیر یا زود، یک رژیم دموکراتیک برای خود تأمین خواهد کرد، و پس از آن پرولتاریا، تحت شرایط دموکراسی، رفته رفته برای سوسیالیسم سازمان یافته و تعلیم می بیند. از گذار عملی به سوسیالیسم نیز تصورات گوناگونی شده است: رفرمیست های قسم خورده این گذار را به صورت پرکردن رفرمیستی دموکراسی با یک محتوای سوسیالیستی تصویر می کنند (ژاورس)؛ انقلابیون ظاهری اجتناب ناپذیری استفاده از قهر انقلابی را برای گذار به سوسیالیسم می پذیرند (گسده). لکن هم اولی و هم دومی دموکراسی و سوسیالیسم را، برای همه مردم و همه کشورها، به عنوان دو مرحله متمایز در تکامل جامعه تلقی می کنند که نه تنها به کلی از هم مجزا می باشند بلکه با فاصله زمانی بسیار دوری از یکدیگر جدا هستند. این نظریه در میان عده ای از مارکسیست های روس نیز که، در ایام ۱۹۰۵ به جناح چپ انترناسیونال دوم<sup>(۷)</sup> تعلق داشتند، رواج داشت. پلخائف، این پدر برجسته مارکسیسم روسیه، دیکتاتوری پرولتاریا را در روسیه معاصر یک پندار بیهوده می دانست. همین نقطه نظر نه تنها از جانب منشویک ها جانبداری می شد بلکه اکثریت عظیمی از رهبران بلشویک نیز از آن دفاع می کردند. به خصوص رهبران امروزی حزب، بدون استثناء، که در آن ایام دموکرات های انقلابی قاطعی بودند. لکن برای آنان مسایل انقلاب سوسیالیستی، نه تنها در ۱۹۰۵، بلکه حتی در آستانه ۱۹۱۷ نیز مفهوم آوانی مبهم از یک آینده دور را داشت.

تنوری انقلاب مداوم، که در ۱۹۰۵ تکوین یافت، به آیین آراء و نظریات اعلان جنگ داد. این تنوری خاطر نشان ساخت که وظایف دموکراتیک کشورهای بورژوائی عقب مانده، در عصر ما، مستقیماً به دیکتاتوری پرولتاریا منجر خواهد شد و این دیکتاتوری پرولتاریا وظایف سوسیالیستی را در دستور کار روز قرار می دهد. اینست نظریه مرکزی این تنوری. در حالیکه نظریه سنتی بر آن بود که راهی که به دیکتاتوری پرولتاریا منتهی می شود از یک دوران دموکراسی طولانی می گذرد، تنوری انقلاب مداوم این حقیقت را مسجل کرد که برای کشورهای عقب مانده راهی

که به دموکراسی می انجامد از دیکتاتوری پرولتاریا می گذرد. لذا، دموکراسی رژیمی نخواهد بود که برای دهها سال به صورت خود کفایتی باقی بماند، بلکه یک سرآغاز بدون وقفه برای انقلاب سوسیالیستی است. هر یک از این دو بوسیله یک زنجیر ناگسستنی به دیگری پیوند خورده است. بنابراین ما بین انقلاب دموکراتیک و تجدید به دیگری پیوند خورده است. بنابراین ما بین انقلاب دموکراتیک و تجدید بنای سوسیالیستی جامعه یک حالت تکامل انقلابی مداوم قرار دارد.

دومین جنبه "مداومی" تئوری مربوط است به نفس انقلاب سوسیالیستی. برای یک مدت طولانی نامعلوم و در یک مبارزه (مداوم) داخلی، کلیه مناسبات اجتماعی دستخوش دگرگونی خواهند شد. جامعه دائماً پوست می اندازد. هر مرحله دگرگونی مستقیماً از مرحله پیشین زانیده خواهد شد. این پروسه الزاماً خصلت سیاسی خود را حفظ می کند، یعنی، از میان تصادم و برخورد ما بین گروه های گوناگون جامعه ای که در حال دگرگونی است تکامل می یابد. بروز جنگ داخلی و جنگ های خارجی با دوران های اصلاحات "مسالمت آمیز" متناوباً فرا می رسند. انقلابات در اقتصاد، تکنیک، علم، خانواده، اخلاقیات و زندگی روزمره در طی فعل و انفعالات دو جانبه و بغرنج تکامل می یابند و اجازه نخواهند داد جامعه به تعادل برسد. در اینجا است که خصلت مداومی انقلاب سوسیالیستی، فی نفسه، نهفته است.

خصلت بین المللی انقلاب سوسیالیستی، که سومین جنبه تئوری انقلاب مداوم را تشکیل می دهد، از حالت کنونی اقتصاد و ساخت اجتماعی بشریت ناشی می گردد. انترناسیونالیسم یک اصل مجرد نیست بلکه بازتابی است تئوریک و سیاسی از خصلت اقتصاد جهانی، تکامل نیروهای تولیدی جهان و مقیاس جهانی مبارزه طبقاتی. انقلاب سوسیالیستی بر شالوده ملی آغاز می گردد. لکن نمی تواند در چارچوب این شالوده کامل گردد. حفظ انقلاب پرولتاریائی در درون یک چارچوب ملی تنها می تواند یک حالت موقتی داشته باشد، حتی اگر، به همانگونه که تجربه اتحاد شوروی نشان می دهد، این حالت موقتی طویل المدت باشد. در یک دیکتاتوری پرولتاریائی ایزوله، تناقض های درونی و برونی، بطور ناگزیری به همراه موفقیت های بدست آمده رشد

خواهند کرد. اگر دولت کارگری ایزوله بماند، سرانجام قربانی این تناقضات خواهد شد. تنها راه نجات آن در پیروزی پرولتاریا در کشورهای پیشرفته نهفته است. از این نقطه نظر، یک انقلاب ملی یک کل قائم بذات نیست بلکه فقط حلقه ای است در زنجیر انقلاب جهانی. انقلاب جهانی، علیرغم فراز و نشیب هایش، یک پروسه مداوم است. مبارزه وراث قلابی، ولو اینکه همیشه روشن نباشد- مع الوصف متوجه هر سه جنبه تنوری انقلاب مداوم است. و چگونه می توانست غیر از این باشد، هنگامیکه مسئله بر سر سه جزء لاینفک از یک کل است؟ این وراث قلابی دیکتاتوری دموکراتیک را بطور مکانیکی از دیکتاتوری سوسیالیستی تفکیک می کنند. آنان انقلاب سوسیالیستی ملی را از انقلاب جهانی جدا می سازند. آنان کسب قدرت در چارچوب ملی را، در معنی، اقدام اولیه نمی دانند بلکه آنرا اقدام نهائی انقلاب در نظر می گیرند، که بدنبال آن دوران اصلاحات آغاز می گردد که به جامعه سوسیالیستی ملی منتهی می گردد. در سال ۱۹۰۵، آنان حتی اجازه این تفکر را نمی دادند که پرولتاریا قادر خواهد بود در روسیه زودتر از اروپای غربی قدرت را کسب کند. در سال ۱۹۱۷، آنان موعظه انقلاب دموکراتیک خودکفا را در روسیه سر دادند و دیکتاتوری پرولتاریا را رد کردند. در سالهای ۲۷-۱۹۲۵ در چین، آنان به جانب انقلاب ملی تحت رهبری بورژوازی ملی روی آوردند. در نتیجه، برای چین شعار دیکتاتوری دموکراتیک کارگران و دهقانان را در مقابل شعار دیکتاتوری پرولتاریا علم کردند. آنان امکان ساختن یک جامعه سوسیالیستی ایزوله و خودکفا را در روسیه اعلام کردند. انقلاب جهانی، به جای یک شرط اساسی و بدون چون و چرا برای پیروزی، در نزد آنان تنها به شرایط مساعد تبدیل شد. وراث قلابی، در پروسه مبارزه مداوم علیه تنوری انقلاب مداوم، به این گسست ژرفناک با مارکسیسم دست یافتند.

مبارزه، که با احیای تصنعی خاطرات تاریخی و تحریف گذشته های دور شروع شد، منجر به دگرگونی کامل جهان بینی قشر حاکمه انقلاب گردید. ما تاکنون بارها توضیح داده ایم که این ارزیابی مجدد ارزش ها تحت تأثیر احتیاجات اجتماعی

بوروکراسی شوروی صورت گرفت، که بیش از پیش محافظه کارتر شد، برای حفظ نظم ملی کوشید، و خواهان آن بود که این انقلاب که نقداً پیروز شده و موقعیت ممتازی برای بوروکراسی تضمین نموده است، اینک باید برای ساختن صلح آمیز سوسیالیسم کافی تشخیص داده شود. ما نمی خواهیم در اینجا به این مسئله باز گردیم. کفایت یادآوری شود که بوروکراسی از رابطه بین مواضع مادی و ایدئولوژیک خود و تنوری سوسیالیسم ملی عمیقاً آگاه است.

این مسئله اکنون با صراحت هر چه بیشتری متجلی می گردد، و این علیرغم آنست که و یا صحیح تر بگوئیم، بخاطر آنست که، دستگاه استالینیستی، تحت فشار تناقضاتی که پیش بینی نکرده بود باتمام قوا بجانب چپ می راند و به ملهمین دست راستی دیروز خود ضربات دردناکی وارد می سازد. خصومت بوروکرات ها نسبت به اپوزیسیون مارکسیست، که شعارها و استدلالات همین اپوزیسیون را با عجله زیاد به عاریت گرفته اند، همانگونه که می دانیم ابدأ در حال کاهش یافتن نیست. از افرادی از اپوزیسیون که به خاطر پشتیبانی از برنامه صنعتی کردن و غیره تقاضای بازگشت به حزب را کرده اند، خواسته شده که قبل از هر چیز تنوری انقلاب مداوم را محکوم کنند و، حتی اگر بطور غیرمستقیم هم شده، تنوری سوسیالیسم در یک کشور را به رسمیت بشناسند. بدینوسیله بوروکراسی استالینیستی خصلت صرفاً تاکتیکی گردش به چپ خود را فاش می کند، که با حفظ شالوده استراتژیکی رفرمیستی ملی آن سازگار است. این نکته لازم به توضیح نیست، که در سیاست نیز همانند جنگ، تاکتیک در دراز مدت تابع استراتژی می باشد.

مسئله مدتهاست که از محدوده مشخص مبارزه علیه "تروتسکیسم" فراتر رفته است. مسئله، با گسترش تدریجی خود، امروزه دقیقاً کلیه مسایل جهان بینی انقلابی را دربر گرفته است. یا انقلاب مداوم یا سوسیالیسم در یک کشور - این دو شق در عین حال مسایل داخلی اتحاد شوروی، چشم انداز انقلاب در شرق، و بالاخره، سرنوشت انترناسیونال کمونیست را یکجا در بر می گیرد.

اثر حاضر مسئله را از جمیع جهات بررسی نمی کند؛ لزومی هم ندارد آنچه که تاکنون در آثار دیگر گفته شده تکرار شود. در نقدی بر طرح برنامه انترناسیونال کمونیست، من سعی کرده ام دوام ناپذیری اقتصادی و سیاسی سوسیالیسم ملی را از نظر تنوریک بر ملا سازم. تنوریسین های کومینترن<sup>(۸)</sup> در مقابل آن خاموشی گزیدند. در واقع این تنها کاری بود که می توانستند بکنند. در این کتاب، من پیش از هر چیز تنوری انقلاب مداوم را بدانگونه بازسازی می کنم که در سال ۱۹۰۵ در رابطه با مسایل داخلی انقلاب روسیه فرموله شده بود. من نشان می دهم که مواضع در کجا عملاً با مواضع لنین تفاوت داشت و چرا و چگونه، در تمام شرایط حساس با مواضع لنین منطبق بود. بالاخره، من سعی می کنم اهمیت قاطع این مسئله را برای پرولتاریای کشورهای عقب مانده، و بدین وسیله برای انترناسیونال کمونیست یکسر ه آشکار کنم.

چه اتهاماتی وراث قلابی بر علیه تنوری انقلاب مداوم عنوان کرده اند؟ اگر ضد و نقیض گوئی های بیشمار منتقدین من را کنار بگذاریم، آنوقت می توان مجموعه آثار حقیقتاً بیشمار آنان را در جملات زیر خلاصه کرد:

۱- تروتسکی تفاوت میان انقلاب بورژوایی و انقلاب سوسیالیستی را نادیده می گرفت. او از سال ۱۹۰۵ مطرح می کرد که پرولتاریای روسیه مستقیماً با وظایف انقلاب سوسیالیستی مواجه است.

۲- تروتسکی مسئله انقلاب ارضی را بکلی فراموش کرده بود. دهقانان برای او وجود نداشتند. او انقلاب را به صورت نبردی ما بین پرولتاریا و تزاریسیم تصویر کرده بود.

۳- تروتسکی معتقد نبود که بورژوازی جهانی، حتی برای لحظه ای هم که شده وجود دیکتاتوری پرولتاریای روسیه را تحمل خواهد کرد، و سقوط آنرا، در صورتی که پرولتاریای غرب در فرصت کوتاهی قدرت را بدست نیاورد و به کمک دیکتاتوری پرولتاریای روسیه نشتابد، ناگزیر می دانست. بدینگونه، تروتسکی فشار پرولتاریای اروپای غربی بر روی بورژوازی خود را دست کم می گرفت.

۴- تروتسکی بطور کلی به نیروی پرولتاریای روسیه و توانایی آن در ساختن مستقلاً نه بنای سوسیالیسم ایمان ندارد؛ و از همین روست که او همه امیدهای خود را به انقلاب جهانی می بست و هنوز می بندد.

این مطالب نه تنها محور اصلی مقالات و نطق های بیشمار زینوویف، استالین، بوخارین و دیگران را تشکیل می دهد، بلکه هم چنین در معتبرترین قطعنامه های حزب کمونیست اتحاد شوروی و انترناسیونال کمونیست نیز فرموله شده اند. با وجود این، انسان مجبور است بگوید که این مطالب بر پایه مخلوطی از نادانی و بی صداقتی استوار است.

دو ادعای نخستین منتقدین، بگونه ای که بعداً نشان داده خواهد شد، از اصل غلط است. خیر، من دقیقاً از خصالت بورژوا-دموکراتیک انقلاب شروع کردم و به این نتیجه رسیدم که عمق بحران ارضی قادر است پرولتاریای روسیه عقب مانده را بقدرت برساند. آری، این دقیقاً همان عقیده ای است که من در آستانه انقلاب ۱۹۰۵ از آن دفاع کردم. این دقیقاً همان عقیده ای بود که درست با موصوف کردن انقلاب به نام "مداوم" بیان گردید، یعنی، انقلابی لاینقطع، انقلابی که از مرحله بورژوائی مستقیماً به مرحله سوسیالیستی می رسد. برای بیان همین عقیده، لنین بعدها عبارت بسیار خوب گسترش انقلاب بورژوائی به انقلاب سوسیالیستی را بکار برد. مفهوم "گسترش" را استالین، بعد از گذشت وقایع، در سال ۱۹۲۴ در مقابل انقلاب مداوم نهاد. انقلاب مداوم را بعنوان یک جهش مستقیم از قلمرو استبداد به قلمرو سوسیالیسم معرفی نمود. این، "تنوریسین" بخت برگشته حتی بخود زحمت نداد که در باره این سؤال اندیشه کند؛ اگر موضوع بر سر صرفاً یک جهش است، پس در این صورت مداومی انقلاب، یعنی تکامل لاینقطع آن چه مفهومی دارد؟

اتهام سوم، مربوط است به ایمان کم دوام وراثت قلابی به امکان خنثی کردن بورژوازی امپریالیستی، برای مدتی نامحدود، به کمک سازماندهی "زیرکانه" فشار پرولتاریا در سال های ۲۷- ۱۹۲۴، این نظر اصلی استالین بود و ثمره آن کمیته آنگلو- روسی<sup>(۹)</sup> بود. سرخوردگی از امکان بستن دست و پای بورژوازی جهانی به

کمک پورسل، رادیج، لافوله و چپانکایشک، منجر به بروز یک ترس شدید ناگهانی از خطر یک جنگ قریب الوقوع شد. کومینترن هنوز در این دوران سیر می کند.

ایراد چهارم نسبت به تئوری انقلاب مداوم، خیلی ساده عبارت از اینست که من در سال ۱۹۰۵ از تئوری سوسیالیسم در یک کشور که استالین تازه در سال ۱۹۲۴ برای بوروکراسی سر هم کرد، دفاع نمی کردم. این اتهام را تنها می توان یک اعجاب مسخره تاریخی تلقی کرد. ممکن است انسان واقعاً معتقد باشد که مخالفین من اگر ابداً در سال ۱۹۰۵ سیاسی می اندیسیدند بر آن می بودند که روسیه برای یک انقلاب سوسیالیستی مستقل آماده است. در واقع، در دوران بین سال ۱۹۰۵ تا سال ۱۹۱۷ آنان بطور خستگی ناپذیری مرا به علت اینکه محتمل می دیدم پرولتاریای روسیه به تواند زودتر از پرولتاریای اروپای غربی به قدرت برسد، متهم به خیالبافی می کردند. کامنف و رایکوف لنین را در آوریل ۱۹۱۷ متهم به خیالبافی می کردند، و بدینوسیله به زبان ساده به لنین توضیح می دادند که انقلاب سوسیالیستی ابتدا باید در انگلستان و سایر کشورهای پیشرفته صورت بگیرد تا نوبت روسیه فرا برسد. تا ۴ آوریل ۱۹۱۷ نیز استالین از همین نظریه دفاع می کرد. تنها به تدریج و با مشقت زیاد بود که استالین فرمول لنینیستی دیکتاتوری پرولتاریا را در مقابل دیکتاتوری دموکراتیک پذیرفت. در بهار سال ۱۹۲۴، استالین هنوز آنچه را که دیگران قبلاً گفته بودند، تکرار می کرد: روسیه، به تنهائی، برای ساختن جامعه سوسیالیستی آماده نیست. در پانیز سال ۱۹۲۴، استالین، در مبارزه علیه انقلاب مداوم، برای اولین بار امکان ساختن یک سوسیالیسم ایزوله را در روسیه کشف کرد. و تنها از آن پس بود که "اساتید سرخ" نقل قول هائی را برای استالین جمع آوری کردند مبنی بر اینکه تروتسکی در سال ۱۹۰۵ - چه وحشت انگیز! عقیده داشت که روسیه فقط با کمک پرولتاریای اروپای غربی می تواند به سوسیالیسم دست یابد.

اگر انسان تاریخ مبارزه ایدنولوژیک در یک قرن را بردارد، آنگاه به قطعات کوچکی ببرد، در یک قوطی با هم مخلوط کند، و آنوقت از یک نابینا بخواهد که این قطعات را

بار دیگر بیکدیگر بچسباند، به سختی می تواند پراکنده گویی تنوریک و تاریخی را که وراث قلبی بخود خوانندگان و شنوندگان خود می دهند، بوجود آورد.

برای آنکه رابطه میان مسایل گذشته با امروز بوضوح آشکار شود، انسان باید در اینجا ولو خیلی کلی، بخاطر بیآورد که رهبری کومینترن، یعنی، استالین و بوخارین چه کارهائی در چین مرتکب شده اند.

به این بهانه که چین با یک انقلاب ملی مواجه است، در سال ۱۹۲۴ نقش رهبری به بورژوازی چین تفویض شد. حزب بورژوازی ملی، کومین-تانگ، رسماً به عنوان حزب رهبر شناخته شد. حتی منشویک های روسی در سال ۱۹۰۵ در رابطه با کادتها (حزب بورژوازی- لیبرال) تا این حد پیش نرفتند.

اما رهبری کومینترن به این نیز قناعت نکرد. حزب کمونیست چین را مجبور ساخت وارد حزب کومین تانگ بشود و از دیسیپلین آن حزب اطاعت کند. در تلگراف های مخصوص استالین، از کمونیست های چین به اصرار خواسته شد که جلو جنبش دهقانی را بگیرند. کارگران و دهقانان شورشی را از تشکیل شوراهای خود منع کردند تا چپانکایشک که استالین از او در یک جلسه حزبی در مسکو در اوایل آوریل ۱۹۲۷- یعنی، چند روز پیش از کودتای ضدانقلابی شانگهای- در برابر اعضاء اپوزیسیون به عنوان یک "متحد قابل اعتماد" دفاع کرده بود، دلسرد نگردد. اطاعت رسمی حزب کمونیست از رهبری بورژوا، و ممنوع کردن رسمی تشکیل شوراهای (طبق تعالیم استالین و بوخارین کومین تانگ "جایگزین" شوراهای بود) از کلیه اعمال منشویک ها در فاصله سال ها ۱۷- ۱۹۰۵ شنیع تر و خیانتی رسواتر بود.

پس از کودتای چپانکایشک در آوریل ۱۹۲۷، یک جناح چپ، تحت رهبری وانگ چینگ- وی، موقتاً از کومین تانگ انشعاب کرد. وانگ چینگ- وی، بلافاصله در پراودا، به عنوان یک متحد قابل اعتماد معرفی شد. در اصل، وانگ چینگ- وی نسبت به چپانکایشک همان رابطه ای را داشت که کرنسکی نسبت به میلیوکف، منتها

با این تفاوت که در چین میلیوکف و کورنیلف در شخص واحد چیانکایشک ادغام شده بودند.

پس از آوریل ۱۹۲۷، به حزب کمونیست چین فرمان داده شد، بجای آنکه برای یک جنگ علنی علیه کرنسکی چینی تدارک ببینند، وارد کومین تانگ "چپ" بشود و از دیسیپلین کرنسکی چینی فرمانبرداری نماید. بیرحمی وانگ چینگ-وی "قابل اعتماد" در خرد کردن حزب کمونیست و نهضت کارگران و دهقانان از بیرحمی چیانکایشکی، که استالین متحد قابل اعتماد خود معرفی اش کرده بود، کمتر نبود.

با اینکه منشویک ها در سال ۱۹۰۵ و سال های بعد از میلیوکف حمایت کردند، معذک وارد حزب لیبرال نشدند. با وجودی که منشویک ها در سال ۱۹۱۷ با کرنسکی همدست شدند، با این حال سازمان خود را حفظ کردند. سیاست استالین در چین یک کاریکاتور عنادورزانه از منشویسم بود. این بود اولین و مهمترین فصل رهبری کومینترن.

پس از آنکه ثمرات اجتناب ناپذیری آن- کاهش کامل جنبش کارگری و دهقانی، یأس و سرخوردگی و خرد شدن حزب کمونیست- ظاهر شدند، آن وقت رهبری کومینترن فرمان داد: "بچپ چپ!" و خواهان قیام مسلحانه فوری کارگران و دهقانان شد. به حزب کمونیست جوان، خرد شده، مُثله شده، که تا دیروز چرخ پنجم ارابه چیانکایشک و وانگ چینگ-وی بود، و در نتیجه فاقد کمترین تجربه مستقل سیاسی بود، اینک به ناگهان فرمان داده می شد کارگران و دهقانانی را که کومینترن تا دیروز زیر پرچم کومین تانگ بیحرکت نگه داشته بود. در یک قیام مسلحانه بر علیه همان کومین تانگ- که در این اثنا فرصت یافته بود قدرت و ارتش را در ید اختیار خود متمرکز کند- رهبری نماید. در عرض ۲۴ ساعت یک شورای افسانه ای در کانتون دست و پا شد. قیام مسلحانه ای، که از قبل با زمان گشایش کنگره پانزدهم حزب کمونیست اتحاد شوروی تطبیق داده شده بود، و در عین حال بیانگر شهامت پیش آهنگان کارگران چین و جنایتکاری رهبران کومینترن بود. ماجرا جونی های کم اهمیت تری پیش و پس از قیام کانتون صورت گرفت. این چنین بود دومین فصل

استراتژی کومینترن در چین. می توان این فصل را به عنوان عنادورزانه ترین کاریکاتور بلشویسم توصیف کرد.

این فصول لیبرال- فرصت طلب و ماجراجویانه به حزب کمونیست ضربه ای وارد کردند که با اتخاذ یک سیاست صحیح نیز، تنها بعد از گذشت سال ها قابل ترمیم خواهد بود.

کنگره ششم کومینترن ترازنامه کارهای گذشته را تنظیم کرد. بدون استحقاق آن را تأیید کرد. ابدأ تعجب آور نیست. زیرا کنگره برای همین منظور تشکیل شده بود. کنگره، برای آینده، شعار "دیکتاتوری دموکراتیک کارگران و دهقانان" را پیشنهاد کرد. اینکه این دیکتاتوری چگونه از دیکتاتوری کومین تانگ راست یا کومین تانگ چپ از یک سو، و از دیکتاتوری پرولتاریا از سونی دیگر متمایز می گردد، برای کمونیست های چین توضیح داده نشد، توضیح آن نیز امکان پذیر نیست.

کنگره ششم، به موازات اعلام شعار دیکتاتوری دموکراتیک، در عین حال شعارهای دموکراتیک (مجلس مؤسسان، حق رأی عمومی، آزادی بیان و مطبوعات، و غیره) را به عنوان شعارهای غیرمجاز محکوم کرد و بدینوسیله حزب کمونیست چین را در برابر دیکتاتوری اولیگارشسی نظامی به کلی خلع سلاح نمود. بلشویک های روسیه، طی سالیان دراز، کارگران و دهقانان را بدور شعارهای دموکراتیک بسیج کرده بودند. شعارهای دموکراتیک نقش بزرگی در سال ۱۹۱۷ بازی کردند. تنها پس از آنکه قدرت شورائی عملاً پا به عرصه وجود گذارده بود و در انظار عموم مردم و بطور آشتی ناپذیر، بطور سیاسی با مجلس مؤسسان به نبرد برخاست، باری تنها پس از آن بود که حزب ما نهادها و شعارهای دموکراسی صوری، یعنی، دموکراسی بورژوائی، را به نفع دموکراسی واقعی شورائی، یعنی دموکراسی پرولتاریائی، تسویه کرد.

کنگره ششم کومینترن، تحت رهبری استالین و بوخارین، همه اینها را سروته کرد. در حالیکه از یک سو شعار دیکتاتوری "دموکراتیک" نه شعار دیکتاتوری "پرولتاریائی" را برای حزب تجویز می کرد، در عین حال بکار بردن شعارهای

دموکراتیک را جهت تدارک دیدن برای این دیکتاتوری ممنوع می ساخت. حزب کمونیست چین نه تنها خلع سلاح شد. بلکه عریان گردید. در پایان برای تسلی خاطر، حق دادن شعار شوراها که در زمان بالا گرفتن انقلاب ممنوع بود، در ایام تسلط کامل ضدانقلاب اعطاء گردید. یک قهرمان بسیار محبوب فولکلور روسی، ترانه های عروسی را در مراسم تدفین و آهنگهای عزرا را در عروسی ها می خواند. او در هر دو مراسم کتک مفصلی نوش جان می کرد. در این مورد نیز اگر مسئله صرفاً تنبیه کردن استراتژیست های رهبری کومینترن بود، ممکن بود مسئله را فیصله داد. لکن مسایل به مراتب مهم تری مطرح است. مسئله برسر سرنوشت پرولتاریا است. تاکتیک های کومینترن، گرچه ناآگاهانه لکن بطور مسلم، حاکی از یک خرابکاری طرح ریزی شده در انقلاب چین بود.

این خرابکاری با موفقیت کامل اجرا گردید، زیرا سیاست منشیویکی دست راستی سال های ۲۷-۱۹۲۴، توسط کومینترن در جامعه ی پراعتبار بلشویسم مخفی گردید، و در عین حال قدرت شوروی بوسیله ماشین عظیم خفقان از این خرابکاری در مقابل انتقادات اپوزیسیون چپ محافظت می کرد.

در نتیجه، ما شاهد نتایج یک تجربه کامل از استراتژی استالینیستی بودیم که از ابتدا تا انتها تحت لوای مبارزه با انقلاب مداوم صورت گرفت. بنابراین، کاملاً طبیعی بود که تنوریستین اصلی استالینیستی تسلیم کردن حزب کمونیست چین به بورژوازی ملی کومین تانگ، مارتینف باشد، یعنی همان کسی که از سال ۱۹۰۵ تا سال ۱۹۲۳، همان سالی که وظیفه تاریخی خود را در صفوف بلشویم آغاز کرد، منتقد اصلی منشیویک ها از تنوری انقلاب مداوم بود.

حقایق اساسی مربوط به چگونگی بوجود آمدن این اثر در فصل اول مطرح شده اند. من، در آلماتا، بی تعجیل خودم را برای نگارش یک جدل تنوریک علیه وراثت قلابی آماده می کردم. تنوری انقلاب مداوم قرار بود بخش عمده ای از این کتاب را به خود اختصاص بدهد. در ضمن کار، جزوه ای دریافت کردم از رادک که تنوری انقلاب مداوم را در مقابل سیاست استراتژیک لنین قرار داده بود. رادک به این

شبیخون، باصطلاح، غیرمنتظره، احتیاج داشت. زیرا، خود او تا خرخره در سیاست استالین در چین فرورفته بود: رادک (به همراه زینوویف) از فرمانبرداری حزب کمونیست چین در کومین تانگ، نه تنها پیش از کودتای چیانگ کایشک بلکه حتی بعد از آن نیز دفاع می کرد.

رادک، برای توجیه برده سازی پرولتاریا در نزد بورژوازی، طبعاً ضرورت اتحاد پرولتاریا با دهقانان و "کم بهادان" من به این ضرورت را شاهد آورد. او نیز، بدنبال استالین، با جمله پردازیهای بلشویکی از سیاست منشویکی دفاع می کرد رادک نیز بدنبال استالین، با فرمول دیکتاتوری دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان، یک بار دیگر بر این حقیقت سرپوش گذارد که پرولتاریای چین از مبارزه مستقل برای قدرت، در رأس توده های دهقانی، منحرف گردیده بود. هنگامیکه من این بالماسکه ایدئولوژیک را برملا ساختم، این نیاز مبرم در رادک پدید آمد که با تحریف نقل قول های لنین ثابت کند که مبارزه من علیه فرصت طلبی در واقع ناشی از تضاد تنوری انقلاب مداوم با لنینیسم است. رادک، که مانند وکیل مدافعی از گناهان خود دفاع می کرد، سخنرانی دفاعی خود را بدل به اعلام جرم دادستان علیه انقلاب مداوم نمود. این اعلام جرم برای او فقط پلی بسوی تسلیم بود. از آن گذشته من بر این گمان دلیل کافی هم داشتم. زیرا، رادک سال ها پیش قصد داشت جزوه ای بنویسد در دفاع از انقلاب مداوم. لکن من عجله ای نداشتم که روی رادک خط بطلان بکشم. من سعی کردم به مقالات او صریح و قاطعانه پاسخ گویم، بدون آنکه راه بازگشت او را سد کنم. من پاسخ را به رادک، همانگونه که نوشته شده، منتشر می کنم، و تنها به چند نکته توضیحی و تصحیح در سبک نگارش قناعت می کنم.

مقاله رادک در جراید منتشر نشده، و معتقدم که منتشر نخواهد شد، زیرا به شکلی که در سال ۱۹۲۸ نوشته شده نمی تواند از غریبال سانسور استالینیستی بگذرد. امروز این مقاله حتی برای خود رادک قطعاً مهلک خواهد بود، زیرا تصویر روشنی از تحول ایدئولوژیک رادک بدست می دهد، و بشدت "تحول" شخصی را بخاطر می آورد که خود را از پنجره طبقه ششم به بیرون پرتاب می کند.

منشاء این اثر بکفایت روشن می‌کند که چرا رادک در آن، مقام بیش از آنچه حق مطالبه دارد، اشغال می‌کند. رادک حتی یک استدلال جدید علیه انقلاب مداوم کشف نکرده است. او تنها به عنوان میراث خوار وراثت فلابی اظهار وجود می‌کند. بدین ترتیب، به خواننده توصیه می‌شود که در رادک شخص او را نبیند، بلکه نماینده شرکتی را در نظر آورد که حق عضویت نیم بندش را به قیمت محکوم کردن مارکسیسم بدست آورده است. چنانچه رادک شخصاً احساس کند که بیشتر از سهمش ضربه خورده است آنوقت می‌تواند، به دلخواه خود، این ضربات را به آدرس اشخاص مناسب تر ارسال دارد. این مربوط به امور داخلی شرکت آنهاست. من به سهم خود، هیچگونه اعتراضی ندارم.

گروه های گوناگون در حزب کمونیست آلمان، با ثابت کردن لیاقت خود برای رهبری، یعنی با تمرین انتقاد از تنوری انقلاب مداوم، به رهبری رسیده یا برای رسیدن به آن مبارزه کرده اند. لکن کلیه این آثار، که از ماسلو، تال هایمرو و بقیه سرچشمه می‌گیرند، در چنان سطح فلاکت باری قرار دارند که حتی بهانه ای برای یک پاسخ انتقادی بدست نمی‌دهند. تالمان ها و رمله ها و سایر رهبران انتصابی فعلی، این مسئله را حتی به سطح نازل تر تنزل داده اند. کلیه این منتقدان صرفاً موفق شده اند نشان بدهند که حتی به آستان مسئله هم دست نیافته اند. از همین رو نیز، من آنان را در پشت آستان رها می‌کنم. هر کس که به انتقادات تنوریک ماسلو، تال هایمرو و سایرین علاقمند است می‌تواند، پس از خواندن این کتاب، به آثار آنان مراجعه کند تا خود را از جهل و بی‌صدافتی نویسندگان این آثار قانع سازد. می‌توان گفت این محصول غیرمستقیم اثری است که من به خواننده تقدیم می‌کنم.

ل. تروتسکی

پرین کیپو، ۳۰ نوامبر ۱۹۲۹